دوفصلنامهٔ عقـــل و دیـــن، مؤسسه دین‌پژوهی علوی،
سـال هفدهم، شماره سی و دوم (بهار و تابستان ١٤٠٤)

A Comparative Evaluation of Personal Identity After Death in Paul Tillich's Symbolic Resurrection Model and Ayatollah Javadi-Amoli's Theory of the Soul and Eschatological Body

Marzieh Fiyouzat[1] \ Nafiseh Fayazbakhsh[2] \ Alireza Darabi[3]

Abstract

Personal identity after death is a fundamental issue in philosophy of religion and eschatology because responsibility, reward, and punishment depend on personal continuity. Using a descriptive-analytical method and a comparative-critical approach, this study examines Paul Tillich's symbolic model of resurrection and Ayatollah Javadi-Amoli's theory of the soul and eschatological body. The findings show that Tillich rejects naturalistic interpretations of resurrection and emphasizes the psychophysical and historical totality of the human being, explaining afterlife existence through participation in Divine life and essentialization. However, the basis for numerical continuity of the same subject remains insufficiently explicit. By contrast, Javadi-Amoli regards the individuated soul as the bearer of personal continuity, while its acquired quality, shaped through knowledge, intention, choice, and action, connects earthly identity with afterlife existence. The comparison indicates that Javadi-Amoli provides a more explicit ontological basis for numerical personal identity, although the relation between earthly and eschatological bodies still requires clarification.

Keywords: Personal identity, symbolic resurrection, Paul Tillich, Ayatollah Javadi Amoli, eschatological body.

[1]-Department of Islamic Philosophy and Theology, SR.C, Islamic Azad University, Tehran, Iran,
m.fiuzat@iau.ac.ir

[2]-Department of Islamic Philosophy and Theology, Tehran Central Branch Islamic Azad University, Tehran, Iran,
n-fyazbakhsh-phi@iiau.ac.ir

[3]-Department of Logic, Institute for Research in Philosophy and Wisdom of Iran, Tehran, Iran, darabi@irip.ac.ir

ارزیابی تطبیقی این‌همانی شخصی پس از مرگ در الگوی نمادین رستاخیز پل تیلیش و نظریه نفس و بدن اخروی آیت‌الله جوادی‌آملی

مرضیه فیوضات[۱] / نفیسه فیاض‌بخش[۲] / علیرضا دارابی[۳]

چکیده

مسئله این‌همانی شخصی پس از مرگ از مسائل بنیادین فلسفه دین و فرجام‌شناسی است؛ زیرا تبیین مسئولیت، پاداش و کیفر اخروی به استمرار شخص وابسته است. پژوهش حاضر با روش توصیفی‌ـتحلیلی و رویکرد تطبیقی‌ـانتقادی، توان الگوی نمادین رستاخیز پل تیلیش و نظریه نفس و بدن اخروی آیت‌الله جوادی‌آملی را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد تیلیش با نقد برداشت‌های طبیعی‌انگارانه و تأکید بر تمامیت روان‌تنی و تاریخی انسان، حیات اخروی را در چارچوب مشارکت در حیات الهی و استحصال ماهوی تفسیر می‌کند؛ بااین‌حال، مبنای استمرار عددی همان فاعل در این الگو روشن نیست. درمقابل، در اندیشه جوادی‌آملی، نفس متشخص حامل استمرار شخص است و کیفیت اکتسابی آن حاصل معرفت، نیت، انتخاب و عمل، پیوند هویت دنیوی و اخروی را حفظ می‌کند. نتیجه آن است که الگوی جوادی‌آملی برای تبیین استمرار عددی شخص مبنای وجودشناختی صریح‌تری دارد، هرچند نسبت بدن دنیوی و اخروی همچنان نیازمند توضیح است.

کلیدواژگان: این‌همانی شخصی، رستاخیز نمادین، پل تیلیش، آیت‌الله جوادی‌آملی، بدن اخروی.

---

۱ – گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحدعلوم وتحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،
m.fiuzat@iau.ac.ir

۲ – گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تهران مرکز،دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)،
n-fyazbakhsh-phi@iiau.ac.ir

۳ – گروه منطق، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران،
darabi@irip.ac.ir

۱- مقدمه

مسئله این‌همانی شخصی پس از مرگ از بنیادی‌ترین مسائل فلسفه دین و فرجام‌شناسی است؛ زیرا مسئولیت و جزای اخروی زمانی معنا دارد که شخص حاضر در وضعیت اخروی همان کسی باشد که در دنیا زیسته، انتخاب کرده و منشأ اعمال خویش بوده است. تداوم نام، خاطرات یا شباهت روانی و رفتاری به‌تنهایی بقای همان فاعل را اثبات نمی‌کند. ازاین‌رو، پرسش اصلی این است که چه چیزی وحدت شخص را در میان دگرگونی‌های جسمانی، روانی و وجودی حفظ می‌کند. در این پژوهش، این‌همانی عددی از همانندی کیفی و هویت اخلاقی تفکیک می‌شود. این‌همانی عددی یعنی شخص اخروی عیناً همان شخص دنیوی باشد، نه موجودی مشابه با او. همانندی کیفی ناظر به استمرار صفاتی چون حافظه، منش و باورهاست و هویت اخلاقی از انتخاب‌ها، نیت‌ها و اعمال شکل می‌گیرد. نظریه رستاخیز باید روشن کند استمرار فاعل چگونه با آگاهی، تاریخ زیسته و بدن‌مندی او پیوند می‌یابد.

پل تیلیش آموزه‌هایی چون رستاخیز بدن، داوری و حیات ابدی را در قالب نمادهای فرجام‌شناختی تفسیر می‌کند. نماد در اندیشه او قراردادی یا فاقد واقعیت نیست، بلکه در حقیقت مورد اشاره مشارکت می‌کند و ساحتی را آشکار می‌سازد که زبان مستقیم از بیان کامل آن ناتوان است (Tillich, 1957: 41-54). بنابراین، نمادین دانستن رستاخیز به معنای انکار واقعیت آن نیست. از نظر تیلیش، رستاخیز بدن بازگشت ذرات مادی یا ادامه بی‌پایان حیات زیستی نیست، بلکه بر تمامیت شخص، شامل بدن، روان، خودآگاهی، روابط، تاریخ و اعمال او دلالت دارد. او با جاودانگی طبیعی نفس نیز موافق نیست و بقای انسان را در نسبت با حیات الهی می‌فهمد. ابدیت نیز امتداد نامحدود زمان نیست، بلکه کیفیتی از حیات الهی است که زندگی زمانی در نسبت با آن معنای نهایی می‌یابد (Tillich, 1963: 409-420). او برای توضیح نسبت تاریخ شخص و ابدیت از مفهوم «استحصال ماهوی» بهره می‌گیرد. در این فرایند، تحقق‌های مثبت زندگی انسان در نسبت با حیات الهی حفظ می‌شوند و آنچه از بیگانگی ناشی است، در داوری نهایی پایدار نمی‌ماند (Tillich, 1963: 394-406). مسئله این مقاله آن است که آیا حفظ حقیقت و معنای زندگی، استمرار عددی همان فاعل را نیز توضیح می‌دهد. لورک نیز نشان می‌دهد که تیلیش فردیت و آگاهی را نفی نمی‌کند، اما نحوه دقیق استمرار آنها نیازمند تبیین است (Lorek, 2019: 315-324).

در مقابل، آیت‌الله جوادی‌آملی با تکیه بر حکمت متعالیه و انسان‌شناسی قرآنی، معاد را ظهور همان حقیقت شخصی در نشئه‌ای دیگر می‌داند. نفس انسانی، به‌عنوان مبدأ ادراک، اراده و خودآگاهی، حامل استمرار شخص است؛ بااین‌حال، اصالت نفس به معنای نفی بدن نیست و انسان در هر مرتبه وجودی با بدن متناسب

با همان نشئه تحقق می‌یابد. تجسم اعمال نیز نشان می‌دهد سرنوشت اخروی از تاریخ اختیاری شخص جدا نیست (فیوضات، فیاض‌بخش و دارابی، ۱۴۰۳).

دراین‌چارچوب، استمرار شخص و عینیت بدن دو پرسش مرتبط اما متمایزند. حتی اگر بقای فاعل بر استمرار نفس توضیح داده شود، هنوز باید نشان داد بدن اخروی چگونه به همان شخص انتساب می‌یابد. این تمایز برای مقایسه حاضر اهمیت دارد؛ زیرا تیلیش بر تمامیت بدن‌مند و تاریخی شخص تأکید می‌کند، درحالی‌که جوادی‌آملی برای بدن اخروی نیز نحوه‌ای از تحقق وجودشناختی در نظر می‌گیرد. بنابراین، مقایسه صرفاً میان «نمادین» و «جسمانی» نیست، بلکه میان دو شیوه متفاوت برای توضیح وحدت شخص و بدن‌مندی اوست. بدن اخروی در این تقریر نه صرفاً همان مجموعه ذرات بدن دنیوی است و نه بدنی غیرواقعی. مسئله این است که بدن متناسب با نشئه آخرت بر چه اساسی بدن همان شخص به شمار می‌آید، بی‌آنکه هویت به ثبات ماده عنصری وابسته باشد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸الف: ۱۷۵). همچنین، شاکله را نباید حقیقتی مستقل در کنار نفس دانست؛ شاکله ناظر به کیفیت اکتسابی همان نفس است که از معرفت، نیت، انتخاب، عمل و ملکات شکل می‌گیرد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۷۶-۷۷).

پژوهش‌های پیشین هر یک بخشی از این مسئله را بررسی کرده‌اند. تورانی و سلطان‌احمدی فرجام‌شناسی تیلیش را تحلیل کرده‌اند (۱۳۹۳: ۱-۱۹)؛ فیوضات، فیاض‌بخش و دارابی مقایسه تیلیش و جوادی‌آملی را در مسئله پاداش و عقاب دنبال کرده‌اند (۱۴۰۳)؛ امدادی و رسالتی مسئله عینیت و مثلیت ابدان را در تقریر جوادی‌آملی بررسی کرده‌اند (۱۴۰۲: ۱۰۹-۱۳۸)؛ و نتاج معاد جسمانی را در دیدگاه آقاعلی مدرس زنوزی و جوادی‌آملی سنجیده است (۱۴۰۳: ۱۳-۴۴). بااین‌حال، مقایسه دو الگو با معیار «استمرار عددی همان فاعل» محور مستقل این پژوهش‌ها نبوده است. براین‌اساس پرسش اصلی مقاله این است که مشارکت در حیات الهی و استحصال ماهوی در اندیشه تیلیش تا چه اندازه بقای همان شخص را تبیین می‌کنند و نظریه جوادی‌آملی استمرار شخص را با وجود تغییر نحوه بدن‌مندی چگونه توضیح می‌دهد. پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی-انتقادی، دو دیدگاه را ازحیث حامل استمرار، وحدت عددی، فردیت و خودآگاهی، نقش بدن و امکان انتساب اعمال ارزیابی می‌کند.

۲- مبانی مفهومی و معیارهای ارزیابی این‌همانی شخصی پس از مرگ

ارزیابی نظریه‌های رستاخیز پیش از ورود به مبانی خاص هر متفکر، نیازمند تعیین مفهوم این‌همانی شخصی است. مراد از این‌همانی در این پژوهش، این‌همانی عددی است؛ یعنی موجود اخروی عیناً همان شخص دنیوی باشد، نه موجودی دیگر که از حیث صفات یا ساختار روانی با او شباهت دارد. ممکن است

شخص در طول زندگی بسیاری از ویژگی‌های جسمانی و روانی خود را تغییر دهد و همچنان همان شخص باقی بماند؛ ازاین‌رو، تغییر صفات با تغییر هویت عددی یکسان نیست (Olson, 2023). در این زمینه باید میان «ملاک این‌همانی» و «نشانه‌های بازشناسی هویت» فرق گذاشت. حافظه، خودآگاهی و استمرار ویژگی‌های شخصیتی نشانه‌های مهم استمرارند، اما به‌تنهایی ملاک نهایی نیستند. از دست دادن حافظه الزاماً شخصی جدید پدید نمی‌آورد و بازتولید مجموعه‌ای از خاطرات در دو موجود نیز نمی‌تواند هر دو را از حیث عددی همان شخص پیشین سازد. پس نظریه بقای شخص باید مبنایی غیرقابل‌تکثیر برای وحدت فاعل ارائه کند. این تفکیک از یک مشکل مهم جلوگیری می‌کند: اگر ملاک هویت با نشانه‌های آن یکی گرفته شود، هر نظریه‌ای که حافظه یا شباهت روانی را حفظ کند، ظاهراً مسئله بقای شخص را حل کرده است. حال آنکه شباهت می‌تواند میان دو موجود برقرار باشد، ولی این‌همانی عددی فقط میان یک موجود و خودش برقرار است. بنابراین، در ارزیابی دو نظریه باید از نشانه‌های استمرار فراتر رفت و پرسید چه چیزی وحدت غیرقابل‌تکثیر فاعل را حفظ می‌کند.

نخستین معیار ارزیابی، «حامل استمرار» است: چه چیزی توضیح می‌دهد موجود اخروی همان فاعل پیشین است و نه نسخه‌ای مشابه از او؟

دومین معیار، حفظ تشخص و فردیت و نسبت آن با خودآگاهی است. خودآگاهی به‌تنهایی ملاک این‌همانی نیست، اما نظریه باید روشن کند منظر اول‌شخص و فردیت شخص چگونه در سرنوشت اخروی او جای می‌گیرد.

معیار سوم به بدن‌مندی مربوط است. تغییر بدن به‌خودی‌خود تغییر شخص نیست، اما نظریه رستاخیز باید نسبت بدن اخروی با همان شخص دنیوی را توضیح دهد. بنابراین، میان «این‌همانی شخص» و «این‌همانی بدن» تمایز می‌گذاریم: اثبات بقای شخص لزوماً عینیت بدن دنیوی و اخروی را بدون استدلالی دیگر ثابت نمی‌کند. معیار بدن‌مندی نیز نباید به بازگشت همان ماده فروکاسته شود. بدن انسان در زندگی دنیوی پیوسته دگرگون می‌شود و بااین‌حال، نسبت آن با شخص حفظ می‌شود. ازاین‌رو، مسئله اصلی در معاد جسمانی این نیست که آیا تمام مواد پیشین بازمی‌گردند، بلکه این است که بدن اخروی بر چه اساس بدن همین شخص است. این پرسش در الگوی جوادی‌آملی به نسبت نفس و بدن و در تیلیش به معنای نماد رستاخیز بدن مربوط می‌شود.

معیار چهارم، استمرار تاریخ اختیاری و امکان اسناد اعمال است. مسئولیت و جزای اخروی زمانی معنادارند که اعمال و نیت‌های دنیوی به همان فاعل اخروی نسبت داده شوند. استمرار آثار عمل به‌تنهایی سازنده هویت

عددی نیست، اما نظریه باید نشان دهد تاریخ اخلاقی شخص چگونه با وضعیت اخروی او پیوند می‌یابد. در کاربرد این معیار، نسبت نفس و شاکله باید روشن باشد. در این مقاله میان آن دو تغایر وجودی فرض نمی‌شود. شاکله حقیقتی مستقل در کنار نفس نیست، بلکه کیفیت و صورت اکتسابی همان نفس است که در جریان معرفت، نیت، انتخاب، تکرار افعال و پیدایش ملکات شکل می‌گیرد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۷۶-۷۷). بنابراین، تفکیک «نفس ازحیث تشخص» و «شاکله ازحیث کیفیت اکتسابی» صرفاً تحلیلی است.

برپایه این ملاحظات، دو نظریه با پنج پرسش سنجیده می‌شوند: حامل استمرار چیست؛ وحدت عددی چگونه حفظ می‌شود؛ فردیت و خودآگاهی چه جایگاهی دارند؛ بدن اخروی بر چه مبنایی به همان شخص نسبت داده می‌شود؛ و اعمال و تاریخ اختیاری چگونه به فاعل اخروی اسناد می‌یابند. این معیارها امکان مقایسه دو نظام متفاوت را در یک مسئله مشترک فراهم می‌کنند.

۳- نظریه نمادین رستاخیز و مسئله استمرار شخص در اندیشه پل تیلیش

رستاخیز در نظام تیلیش از مفاهیمی چون تناهی، بیگانگی، نجات و حیات ابدی جدا نیست. انسان موجودی خودآگاه، آزاد و متناهی است و همواره با امکان عدم مواجه است. اضطراب وجودی نیز آگاهی از تهدید عدم نسبت به اصل وجود خویش است؛ تهدیدی که در مرگ، بی‌معنایی و گسست وجودی آشکار می‌شود (Tillich, 1952 : 35-47). ازاین‌رو، مسئله رستاخیز برای تیلیش پیش از بازسازی بدن، مسئله غلبه بر تهدید عدم و نسبت امر متناهی با ابدیت است.

مرگ در این چارچوب صرف نابودی بدن و انتقال بخش روحانی انسان به مرحله‌ای دیگر نیست؛ زیرا تیلیش انسان را ترکیب دو جوهر مستقل نمی‌داند. ابعاد زیستی، روانی، عقلانی، اخلاقی و روحانی در یک کلیت وجودی به هم پیوسته‌اند. بنابراین، اگر مرگ تمامیت انسان را تهدید می‌کند، رهایی از آن نیز نمی‌تواند تنها با بقای جزئی مستقل از بدن تبیین شود. نقد تیلیش بر جاودانگی طبیعی نفس نیز از همین مبنا برمی‌خیزد.

۴-مشارکت در حیات الهی و استحصال ماهوی در اندیشه تیلیش

برای فهم تبیین تیلیش از سرنوشت نهایی انسان، باید مفهوم «مشارکت در حیات الهی» را در چارچوب هستی‌شناسی او بررسی کرد. در نظام فکری تیلیش، انسان موجودی متناهی است که در وضعیت بیگانگی و گسست از بنیاد وجود قرار دارد و مسئله رستاخیز، پیش از آنکه صرفاً به بازسازی بدن یا بقای یک ساحت منفصل از انسان محدود شود، به تحقق نهایی انسان در نسبت با خداوند مربوط می‌شود (Tillich, 1952: 35-47).

ازاین‌منظر، حیات ابدی به‌معنای ادامه بی‌پایان زندگی زمانی نیست، بلکه تحقق نهایی امکان‌های وجودی انسان در نسبت با امر مطلق است.

مفهوم مشارکت در حیات الهی در اندیشه تیلیش به‌معنای از میان رفتن فردیت انسان در ذات الهی نیست. او میان فردیت و مشارکت رابطه‌ای دوسویه برقرار می‌کند؛ زیرا انسان تنها در نسبت با بنیاد وجود به کمال خویش می‌رسد، اما این نسبت به معنای حذف شخص نیست. در واقع، مشارکت الهی شرط تحقق کامل فردیت است، نه نفی آن(Tillich, 1951: 174-178) .)، بنابراین، یکی از نقاط قوت نظریه تیلیش آن است که از دو افراط فاصله می‌گیرد: ازیک‌سو رستاخیز را به بازسازی مکانیکی بدن فرو نمی‌کاهد و ازسوی‌دیگر، انسان را به حقیقتی بی‌هویت و فاقد تشخص در حیات الهی تبدیل نمی‌کند.

بااین‌حال، مسئله این است که آیا حفظ فردیت در نسبت با حیات الهی، برای تبیین این‌همانی عددی شخص کافی است؟ زیرا میان این دو گزاره تفاوت وجود دارد: نخست اینکه «زندگی انسان در ابدیت معنا و حقیقت خود را حفظ می‌کند» و دوم اینکه «همان شخصی که در دنیا زیسته، در آخرت باقی می‌ماند». گزاره نخست با مفهوم استحصال ماهوی قابلِ‌تبیین است؛ اما گزاره دوم نیازمند تعیین مبنایی است که وحدت فاعل را در گذار از دنیا به آخرت حفظ کند. تیلیش برای توضیح این نسبت از مفهوم «استحصال ماهوی» (Essentialization) استفاده می‌کند. بر اساس این مفهوم، آنچه در زندگی تاریخی انسان دارای حقیقت، ارزش و تحقق مثبت است، در نسبت با حیات الهی حفظ و تعالی می‌یابد؛ درمقابل، عناصر ناشی از بیگانگی و نفی وجودی در فرآیند داوری نهایی پایدار نمی‌مانند (Tillich, 1963: 394-406). اهمیت این مفهوم در آن است که تاریخ زندگی انسان را از نابودی نجات می‌دهد و نشان می‌دهد که اعمال، روابط و تحقق‌های اصیل انسان در برابر مرگ بی‌اثر نیستند.

اما از منظر این‌همانی شخصی، پرسش دقیق‌تر این است که «آنچه حفظ می‌شود، دقیقاً متعلق به چه کسی است؟» به‌بیان‌دیگر، استحصال ماهوی به‌خوبی توضیح می‌دهد که چرا حقیقت یک زندگی در نسبت با ابدیت باقی می‌ماند، اما برای تبیین اینکه چرا این حقیقت متعلق به همان فاعل اول‌شخص دنیوی است، نیازمند مؤلفه‌ای مکمل است. اگر حامل استمرار شخص مشخص نشود، میان حفظ تاریخ وجودی انسان و حفظ صاحب این تاریخ فاصله‌ای مفهومی باقی خواهد ماند. ازاین‌رو، نقد وارد بر الگوی تیلیش، نادیده گرفتن فردیت یا تاریخ انسان نیست؛ زیرا او به‌صراحت بر تمامیت روان‌تنی و تاریخی شخص تأکید دارد. مسئله اصلی آن است که رابطه میان فردیت، خودآگاهی و استمرار عددی شخص در فرآیند استحصال ماهوی چگونه صورت‌بندی می‌شود. همان‌گونه که لورک نیز اشاره می‌کند، تیلیش فردیت و استمرار آگاهی را نفی نمی‌کند،

اما نحوه دقیق تبیین بقای شخصی همچنان نیازمند تحلیل فلسفی بیشتر است (Lorek, 2019: 315-324).

۵- بقای نفس، شاکله وجودی و بدن اخروی در اندیشه آیت‌الله جوادی‌آملی

در اندیشه آیت‌الله جوادی‌آملی، مسئله معاد و استمرار شخص پس از مرگ، پیش از آنکه صرفاً پرسشی درباره امکان بازگشت انسان پس از نابودی بدن باشد، به مسئله بنیادی‌تر «حقیقت انسان» و «ملاک این‌همانی شخصی» بازمی‌گردد. اگر انسان صرفاً مجموعه‌ای از اجزای مادی یا مجموعه‌ای از حالات روان‌شناختی تلقی شود، توضیح اینکه چگونه شخص اخروی همان انسان دنیوی است با دشواری‌های جدی مواجه خواهد شد. ازاین‌رو، تبیین معاد نیازمند تعیین آن چیزی است که وحدت و استمرار انسان را در طول تغییرات وجودی او حفظ می‌کند. در دستگاه فکری جوادی‌آملی، این نقش برعهده نفس انسانی است؛ نفسی که منشأ ادراک، اراده، فاعلیت و تشخص شخصی انسان به شمار می‌آید (جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۳).

براساس این تلقی، این‌همانی شخصی پس از مرگ بر استمرار همان حقیقتی استوار است که در دنیا منشأ افعال اختیاری و مسئولیت اخلاقی انسان بوده است. نفس ازحیث تشخص و استمرار فاعل موردتوجه قرار می‌گیرد و شاکله، نه حقیقتی مستقل از نفس، بلکه کیفیت وجودی و اکتسابی همان نفس است که در اثر معرفت، اراده، نیت و عمل شکل می‌گیرد. بدن اخروی نیز استمرار بدن‌مندی همین شخص را در مرتبه‌ای متناسب با نشئه آخرت نشان می‌دهد. بنابراین، سخن از نفس، شاکله و بدن اخروی ناظر به سه موجود جداگانه نیست، بلکه بیان سه حیث از یک حقیقت شخصی واحد است.

۵-۱. نفس به‌عنوان حامل تشخص و استمرار شخص

در انسان‌شناسی جوادی‌آملی، حقیقت انسان به بدن طبیعی محدود نمی‌شود. بدن اگرچه در پیدایش و فعلیت یافتن بسیاری از کمالات انسانی نقش اساسی دارد، اما نمی‌تواند ملاک نهایی وحدت شخصی باشد؛ زیرا بدن انسان در طول زندگی دائماً در معرض تغییر و دگرگونی است، درحالی‌که انسان خود را همان شخص گذشته می‌داند و مسئولیت اعمال پیشین خود را می‌پذیرد. ازاین‌رو، وحدت شخص نمی‌تواند صرفاً بر ثبات اجزای مادی بدن استوار باشد. نفس انسانی در این چارچوب، مبدأ ادراک، اراده، فاعلیت و وحدت شخص است و با فساد بدن طبیعی از میان نمی‌رود. مرگ پایان وجود انسان نیست، بلکه پایان نحوه خاص تعلق نفس به بدن دنیوی و انتقال به مرتبه‌ای دیگر از حیات است. تعبیر «از پوست درآمدن» در برابر «پوسیدن» که در آثار جوادی‌آملی آمده است، بر همین نکته دلالت دارد که مرگ، نابودی حقیقت انسان نیست، بلکه تحول نحوه وجود اوست (جوادی‌آملی، ۱۳۹۸الف: ۲۷۴). براین‌اساس، موجود اخروی نسخه بازسازی‌شده یا بدل مشابهی

از انسان دنیوی نیست، بلکه استمرار همان حقیقت متشخصی است که در دنیا زیسته است.

درنتیجه، مبنای این‌همانی شخصی در این دیدگاه، نه بازتولید ویژگی‌های فردی، مانند حافظه، حالات روانی یا صفات ظاهری، بلکه استمرار همان وجود شخصی است. ویژگی‌های روان‌شناختی انسان ممکن است تغییر کنند؛ انسان ممکن است دانش، نگرش، حالات روحی و حتی برخی ویژگی‌های شخصیتی خود را دگرگون سازد، اما این تغییرات به معنای تبدیل او به شخصی دیگر نیست. بنابراین، ملاک اصلی این‌همانی در اندیشه جوادی‌آملی، استمرار وجودی فاعلی است که این ویژگی‌ها و حالات را حمل می‌کند.

۵ـ۲ـ شاکله وجودی و پیوند هویت شخص با تاریخ اخلاقی

با وجود تأکید بر نقش نفس به‌عنوان حامل تشخص، نفس باقی در اندیشه جوادی‌آملی موجودی فاقد تاریخ و جدا از گذشته خویش نیست. انسان در فرآیند زندگی اختیاری، حقیقت وجودی خود را شکل می‌دهد. معرفت، ایمان، نیت، انتخاب و عمل، صرفاً رخدادهایی بیرونی نیستند، بلکه در ساختار وجودی انسان اثر می‌گذارند و کیفیت خاصی از وجود را برای او ایجاد می‌کنند.

در اینجا مفهوم شاکله اهمیت پیدا می‌کند. شاکله در این معنا، حقیقتی مستقل در کنار نفس نیست، بلکه صورت اکتسابی همان نفس و نحوه تحقق‌یافتگی آن در اثر زندگی اختیاری است. انسان در قیامت با همان حقیقت شخصی خود حاضر می‌شود، اما این حضور با آن کیفیت وجودی خواهد بود که در دنیا برای خویش ساخته است. ازاین‌رو، شاکله توضیح می‌دهد که چرا سرنوشت اخروی انسان از تاریخ دنیوی او جدا نیست (جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۷۶-۷۷). این تمایز میان نفس و شاکله اهمیت فلسفی زیادی دارد؛ زیرا از یک سو مانع آن می‌شود که هویت شخصی صرفاً به ویژگی‌های اکتسابی و تغییرپذیر فروکاسته شود و ازسوی‌دیگر، اجازه نمی‌دهد نفس به موجودی انتزاعی و بی‌ارتباط با تاریخ زندگی انسان تبدیل شود. نفس پاسخ می‌دهد «چه کسی» باقی می‌ماند و شاکله نشان می‌دهد «این شخص چگونه شخصی» باقی می‌ماند. برهمین‌اساس، تغییر شاکله با تغییر هویت عددی یکی نیست. انسان ممکن است با توبه، معرفت یا تحول اخلاقی، کیفیت وجودی خویش را تغییر دهد، اما این تغییر به‌معنای تبدیل شدن به شخصی دیگر نیست. همان فاعل است که مسیر جدیدی را در ساختار وجودی خود ایجاد کرده است. این مسئله، پیوند میان تشخص ثابت شخص و مسئولیت اخلاقی او را روشن می‌کند؛ زیرا مسئولیت تنها زمانی معنا دارد که فاعلِ دارای وضعیت کنونی، همان فاعلی باشد که در گذشته انتخاب کرده و عمل نموده است.

۵ـ۳ـ تجسم اعمال و استمرار شخصیت اخلاقی

نظریه تجسم اعمال در این نظام فکری، حلقه اتصال میان هویت شخصی و سرنوشت اخروی است.

اعمال انسان پس از پایان صورت ظاهری خود نابود نمی‌شوند، بلکه آثار وجودی آنها در نفس باقی می‌ماند و در شکل‌گیری ملکات و شاکله شخص نقش ایفا می‌کند. ازاین‌رو، آخرت صحنه مواجهه انسان با امری بیگانه و تحمیلی نیست، بلکه ظهور حقیقتی است که خود انسان در طول زندگی اختیاری خویش ساخته است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸ب: ج ۸، ۳۶۵؛ بهاروند، عبابی‌کوپایی و صافحیان، ۱۴۰۱: ۲۳۵۹-۲۳۶۴). در اینجا باید میان دو مسئله تفکیک کرد: تجسم اعمال خود ملاک مستقل این‌همانی شخصی نیست، بلکه برمبنای استمرار نفس معنا پیدا می‌کند. یعنی نخست باید شخص باقی باشد تا آثار اعمال او به وی نسبت داده شود. بنابراین، تجسم اعمال توضیح می‌دهد چرا سرنوشت اخروی با تاریخ اخلاقی شخص پیوند دارد، اما پاسخ نهایی به پرسش «چه کسی باقی می‌ماند؟» را نفس ارائه می‌کند.

۵ـ۴ـ بدن اخروی و مسئله جسمانیت معاد

مسئله بدن اخروی مرحله دیگری از تبیین استمرار انسان است. اگرچه نفس حامل اصلی تشخص شخصی است، اما جوادی‌آملی معاد را صرفاً روحانی نمی‌داند؛ زیرا انسان در تمامیت خود موجودی بدن‌مند است. ازاین‌رو، نجات انسان باید شامل حیث بدن‌مندی او نیز باشد. جوادی‌آملی در امتداد حکمت متعالیه، نفس را مبدأ وحدت و تشخص بدن می‌داند. وحدت بدن دنیوی به ثبات همه اجزای مادی آن وابسته نیست؛ زیرا مواد بدن در طول زندگی تغییر می‌کنند، اما بدن همچنان بدن همان شخص باقی می‌ماند. علت این وحدت را باید در نسبت بدن با نفس و صورت انسانی جست‌وجو کرد (جوادی‌آملی، ۱۳۹۸ب: ج ۱۳، ۲۰۸-۲۰۹؛ نتاج، ۲۸: ۱۴۰۳-۳۱). همین مبنا درباره بدن برزخی و اخروی نیز قابلِ‌اعمال است. انسان واحد در هر نشئه با بدنی متناسب با احکام همان مرتبه تحقق می‌یابد. تفاوت میان بدن دنیوی، برزخی و اخروی به‌معنای گسست شخصی نیست، بلکه ناشی از تفاوت مراتب وجود و شرایط هر نشئه است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸الف: ج ۴، ۱۴۳-۱۷۵؛ نتاج، ۱۴۰۳: ۳۱-۳۷). براین‌اساس، جسمانیت معاد را نباید با بازگشت مکانیکی همه ذرات بدن طبیعی یکسان دانست. بدن اخروی واقعی است، اما واقعیت آن در چارچوب مرتبه‌ای متفاوت از وجود فهم می‌شود. بااین‌حال، در سطح فلسفی باید میان دو پرسش تفاوت گذاشت: نخست اینکه چرا موجود اخروی همان شخص دنیوی است؟ و دوم اینکه چگونه بدن اخروی بدن همان شخص محسوب می‌شود؟ پرسش نخست با استمرار نفس پاسخ می‌یابد، اما پرسش دوم نیازمند تحلیل دقیق نسبت میان نفس، صورت انسانی و بدن اخروی است.

در مجموع، الگوی جوادی‌آملی برای تبیین استمرار شخصی بر پیوند سه سطح استوار است: نفس به‌عنوان حامل تشخص و استمرار وجودی شخص، شاکله و ملکات به‌عنوان صورت اکتسابی و تاریخی همان

نفس، و بدن اخروی به‌عنوان تحقق بدن‌مندی انسان در مرتبه‌ای متناسب با حیات اخروی. قوت اصلی این الگو در آن است که برخلاف دیدگاه‌هایی که تنها بر حفظ معنا یا ارزش زندگی تأکید می‌کنند، حامل وجودشناختی مشخصی برای استمرار فاعل ارائه می‌دهد. بااین‌حال، مسئله نسبت دقیق میان عینیت بدن دنیوی و بدن اخروی همچنان نقطه‌ای است که نیازمند تحلیل فلسفی بیشتر است.

۶- ارزیابی تطبیقی توان تبیینی دو الگو در مسئله این‌همانی شخصی

مقایسه دیدگاه پل تیلیش و آیت‌الله جوادی‌آملی در مسئله این‌همانی شخصی، نباید به تقابل ساده میان «تفسیر نمادین» و «تفسیر واقعی» فروکاسته شود. در اندیشه تیلیش، نماد رستاخیز ناظر به واقعیتی فراتر از صورت ظاهری آن است و به معنای غیرواقعی بودن حیات ابدی یا حذف حقیقت شخص نیست؛ همان‌گونه که در اندیشه جوادی‌آملی نیز معاد جسمانی به معنای بازگشت مکانیکی ذرات مادی بدن دنیوی تلقی نمی‌شود. بنابراین، اختلاف اصلی دو دیدگاه در اصل پذیرش اهمیت انسان و سرنوشت نهایی او نیست، بلکه در نحوه تبیین مبنای استمرار همان شخصی است که در زندگی دنیوی زیسته، انتخاب کرده و مسئول اعمال خویش بوده است. نحوه پاسخ هریک از این دو متفکر به این پرسش با یکدیگر متفاوت است: «چه چیزی موجب می‌شود فاعل اخروی همان فاعل دنیوی باشد؟». تیلیش این مسئله را در چارچوب نسبت انسان متناهی با حیات الهی، مفهوم مشارکت و استحصال ماهوی توضیح می‌دهد؛ درحالی‌که جوادی‌آملی استمرار شخص را بر محور بقای نفس متشخص تبیین می‌کند و شاکله، اعمال و بدن اخروی را در ارتباط با همان حقیقت شخصی واحد تحلیل می‌نماید.

اهمیت این مقایسه در آن است که دو دیدگاه مذکور اگرچه هر دو درصدد حفظ معنای رستگاری انسان و استمرار حقیقت شخصی او هستند، اما نقطه عزیمت متفاوتی دارند. تیلیش مسئله انسان را ابتدا از منظر بحران وجودی، بیگانگی و نیاز به غلبه بر تهدید عدم تحلیل می‌کند و سپس بقای انسان را در نسبت با بنیاد الهی وجود توضیح می‌دهد. در مقابل، جوادی‌آملی مسئله را از پرسش درباره حقیقت انسان آغاز می‌کند و با تعیین جایگاه نفس به‌عنوان حقیقت غیرمادی و متشخص انسان، امکان استمرار شخص را تبیین می‌نماید. بنابراین، تفاوت اصلی دو نظریه صرفاً اختلاف در زبان فلسفی یا الهیاتی نیست، بلکه ناشی از تفاوت در پاسخ به پرسش بنیادی «اولین امر در تبیین بقای شخص چیست؟» است؛ آیا باید ابتدا معنای نهایی وجود انسان در نسبت با خداوند توضیح داده شود یا ابتدا حامل وجودی شخص تعیین گردد؟ پاسخ متفاوت این دو متفکر به این پرسش، مسیر متفاوت آنان در تبیین حیات پس از مرگ را شکل می‌دهد.

۶-۱- حامل استمرار و مبنای وحدت شخصی

نخستین معیار مقایسه، تعیین حامل استمرار و وحدت عددی شخص است. در دیدگاه جوادی‌آملی، نفس انسانی حامل اصلی تشخص و استمرار شخص پس از مرگ است. از آنجاکه بدن طبیعی در طول زندگی دائماً در معرض تغییر و دگرگونی قرار دارد، نمی‌توان وحدت شخصی را به ثبات اجزای مادی بدن وابسته دانست. براین‌اساس، ملاک استمرار انسان بقای همان حقیقت متشخصی است که منشأ ادراک، اراده و فاعلیت او بوده است؛ ازاین‌رو، تغییر بدن طبیعی به معنای تبدیل شخص به موجودی دیگر نیست (جوادی‌آملی، ۱۳۹۸ب: ج ۱۳، ۲۰۸-۲۰۹). دراین‌چارچوب میان «بقای شخص» و «بازتولید ویژگی‌های شخصی» تمایز روشنی وجود دارد؛ زیرا هویت انسان به استمرار یک وجود شخصی وابسته است، نه به حفظ تمام حالات و اوصاف متغیر او. درمقابل، تیلیش استمرار انسان را بر مفهوم نفس مجردِ ذاتاً فناناپذیر بنا نمی‌کند. در نظام او، انسان موجودی بدن‌مند، تاریخی و متناهی است و حیات ابدی نیز به معنای امتداد بی‌پایان حیات زمانی نیست. ازاین‌رو تیلیش با مفهوم مشارکت در حیات الهی و استحصال ماهوی تلاش می‌کند نشان دهد که حقیقت مثبت زندگی انسان در نسبت با ابدیت حفظ می‌شود (Tillich, 1951: 174-178 and 1963: 394-406). بااین‌حال، ازمنظر مسئله این‌همانی عددی، پرسش باقی می‌ماند که این تحقق نهایی چگونه به همان فاعل اول‌شخص دنیوی منسوب می‌شود. مسئله در اینجا انکار فردیت در اندیشه تیلیش نیست، بلکه تعیین دقیق مبنای وجودشناختی استمرار همان فرد است (Tillich, 1963: 414).

بنابراین، تفاوت دو دیدگاه در این مرحله به تفاوت در سطح پاسخ بازمی‌گردد. جوادی‌آملی از ابتدا پرسش «چه کسی باقی می‌ماند؟» را با ارجاع به نفس متشخص پاسخ می‌دهد؛ اما تیلیش بیشتر توضیح می‌دهد که چگونه حقیقت زندگی انسان در نسبت با امر الهی حفظ و متعالی می‌شود. به‌بیان‌دیگر، یکی نقطه آغاز را حامل وجودی شخص قرار می‌دهد و دیگری نقطه آغاز را تحقق نهایی انسان در حیات الهی. البته باید توجه داشت که نقد دیدگاه تیلیش ازمنظر این‌همانی شخصی، به معنای نادیده گرفتن ظرفیت‌های نظریه او نیست. مزیت اساسی رویکرد تیلیش آن است که مسئله بقای انسان را از یک نگاه صرفاً شیءانگارانه جدا می‌کند. در بسیاری از تقریرهای سنتی، خطر آن وجود دارد که استمرار شخص به بقای یک عنصر ثابت و منفصل تقلیل یابد؛ اما تیلیش با تأکید بر تمامیت روان‌تنی و تاریخی انسان، نشان می‌دهد که شخص را نمی‌توان بدون مجموعه روابط، تاریخ زیسته و تحقق‌های وجودی او فهم کرد. ازاین‌جهت، نظریه او نقد مهمی بر برداشت‌هایی است که حیات اخروی را صرفاً بازگشت یک ساختار مادی یا بقای یک جزء از انسان می‌دانند. بااین‌حال، مسئله‌ای که در این پژوهش معیار اصلی ارزیابی قرار گرفته، نه صرفاً حفظ تمامیت وجودی انسان، بلکه توضیح این نکته است که چه چیزی سبب می‌شود موجود اخروی همان فاعل پیشین باشد. به‌بیان‌دیگر، میان «حفظ کلیت

زندگی شخص» و «حفظ همان شخص به‌عنوان مرکز آگاهی و فاعلیت» تفاوت وجود دارد. نظریه جوادی‌آملی با قرار دادن نفس متشخص در جایگاه حامل استمرار، پاسخ مستقیمی به این پرسش ارائه می‌دهد؛ زیرا نفس همان حقیقتی است که در دنیا منشأ ادراک، اراده و مسئولیت بوده و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند.

۶-۲- تشخص، شاکله و نسبت انسان با تاریخ زندگی خویش

معیار دوم، نحوه ارتباط میان تشخص شخص و تاریخ وجودی اوست. در اندیشه جوادی‌آملی، نفس اگرچه حامل استمرار عددی شخص است، اما موجودی جدا از تاریخ زندگی انسان نیست. انسان در فرآیند معرفت، ایمان، نیت، انتخاب و عمل، کیفیت وجودی خاصی برای خویش ایجاد می‌کند. این کیفیت اکتسابی در مفهوم شاکله بیان می‌شود. شاکله حقیقتی مستقل در کنار نفس نیست، بلکه نحوه تحقق‌یافتگی همان نفس در اثر زندگی اختیاری است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۷۷-۷۶). ازاین‌رو انسان در آخرت نه‌تنها همان شخص پیشین است، بلکه با همان کیفیت وجودی ظهور می‌کند که در فرآیند زندگی خود ساخته است. برهمین‌اساس، تغییر شاکله به‌معنای تغییر هویت عددی شخص نیست. انسان می‌تواند در مسیر زندگی با توبه، معرفت یا تحول اخلاقی، کیفیت وجودی خود را تغییر دهد، بدون آنکه به شخص دیگری تبدیل شود. این تفکیک میان نفس و شاکله امکان می‌دهد ازیک‌سو ثبات تشخص شخص حفظ شود و ازسوی‌دیگر تاریخ اخلاقی و مسئولیت انسان در سرنوشت اخروی او نقش داشته باشد.

در نظریه تیلیش نیز تاریخ شخص اهمیت بنیادی دارد. مفهوم استحصال ماهوی نشان می‌دهد که زندگی تاریخی انسان در حیات ابدی بی‌اثر نمی‌شود، بلکه آنچه در آن واجد حقیقت و تحقق مثبت بوده است، در نسبت با حیات الهی حفظ می‌گردد (Tillich, 1963: 394-406) . بااین‌حال، تفاوت اساسی آن است که در الگوی تیلیش، تأکید اصلی بر حفظ حقیقت و معنای زندگی است، درحالی‌که در الگوی جوادی‌آملی، این تاریخ بر محور یک حامل شخصی مشخص، یعنی نفس، استمرار می‌یابد. این تفاوت را می‌توان با تمایز میان «حفظ اثر وجودی انسان» و «حفظ صاحب اثر» روشن‌تر کرد. در نظریه تیلیش، استحصال ماهوی توضیح می‌دهد که زندگی انسان با مرگ به پایان معنایی نمی‌رسد و تحقق‌های اصیل او در نسبت با ابدیت حفظ می‌شوند، اما ازمنظر این‌همانی شخصی، همچنان پرسش باقی است که رابطه میان این تحقق‌های حفظ‌شده و فاعل تاریخی آنها چگونه برقرار می‌شود. درمقابل، در دیدگاه جوادی‌آملی، چون شاکله کیفیت وجودی همان نفس است، تاریخ زندگی انسان نه امری افزوده بر شخص، بلکه بخشی از نحوه تحقق همان شخص به شمار می‌آید. بنابراین، این دیدگاه میان دو سطح تمایز برقرار می‌کند: سطح تشخص که پاسخ می‌دهد «چه کسی باقی می‌ماند» و سطح شاکله که توضیح می‌دهد «آن شخص با چه کیفیتی باقی می‌ماند».

۶-۳- فاعلیت، اعمال و مسئولیت اخروی

معیار سوم به رابطه میان فاعل، اعمال و پیامدهای اخروی مربوط می‌شود. در نظریه جوادی‌آملی، اعمال انسان صرفاً رخدادهایی گذرا نیستند، بلکه در ساختار وجودی فاعل اثر می‌گذارند و به شکل‌گیری ملکات و شاکله او منجر می‌شوند. نظریه تجسم اعمال توضیح می‌دهد که انسان در آخرت با حقیقت اعمال و ملکاتی مواجه می‌شود که خود در شکل‌گیری آنها نقش داشته است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸ب: ج ۸، ۳۶۵؛ بهاروند، عبابی‌کوپایی و صافحیان، ۱۴۰۱: ۲۳۵۹-۲۳۶۴). در این چارچوب، استمرار نفس توضیح می‌دهد چرا این آثار و نتایج به همان فاعلی تعلق دارند که اعمال را انجام داده است. در اندیشه تیلیش نیز تاریخ زندگی انسان و کیفیت وجودی آن اهمیت دارد؛ زیرا داوری نهایی با تحقق یا عدم تحقق امکان‌های وجودی انسان نسبت دارد. بااین‌حال، ازمنظر این‌همانی شخصی، مسئله آن است که نسبت میان این داوری نهایی و همان فاعل تاریخی چگونه باید صورت‌بندی شود. بنابراین، تفاوت اصلی در اهمیت دادن یا ندادن به تاریخ شخص نیست؛ هر دو دیدگاه تاریخ انسان را جدی می‌گیرند، بلکه تفاوت در مبنایی است که این پیوند را توضیح می‌دهد.

از این منظر، مسئله اسناد اخلاقی در حیات پس از مرگ، یکی از نقاط حساس مقایسه دو نظریه است. اگر صرفاً حقیقت یک زندگی یا ارزش‌های تحقق‌یافته آن باقی بماند، هنوز باید توضیح داده شود که این ارزش‌ها به چه معنا متعلق به همان فاعلی هستند که آنها را ایجاد کرده است. زیرا مسئولیت اخلاقی صرفاً با وجود یک رابطه تاریخی میان گذشته و آینده برقرار نمی‌شود، بلکه نیازمند استمرار شخصی فاعل است. در نظریه جوادی‌آملی، این مشکل با پیوند میان نفس، شاکله و تجسم اعمال حل می‌شود؛ زیرا عمل از یک فاعل مشخص صادر شده و آثار وجودی آن نیز در همان حقیقت شخصی ظهور می‌یابد.

۶-۴- بدن‌مندی و استمرار انسان کامل

چهارمین معیار، جایگاه بدن در تبیین استمرار شخص است. یکی از نقاط قوت دیدگاه تیلیش آن است که انسان را به یک جزء روحانی منفصل فرو نمی‌کاهد. نماد رستاخیز بدن در اندیشه او بر تمامیت انسان بدن‌مند و تاریخی دلالت دارد و نشان می‌دهد که سرنوشت نهایی انسان صرفاً بقای یک عنصر مجرد نیست (Tillich, 1963: 409-415). بااین‌حال، چگونگی تحقق وجودشناختی این بدن‌مندی در حیات ابدی در نظریه او نیازمند توضیح بیشتر است. درمقابل، جوادی‌آملی بدن اخروی را در چارچوب مراتب وجود و نسبت آن با نفس تبیین می‌کند. بدن اخروی نه همان بدن طبیعی با تمام ویژگی‌های مادی دنیا است و نه بدنی بی‌ارتباط با شخص پیشین؛ بلکه بدنی متناسب با نشئه آخرت است که وحدت آن از تشخص نفس سرچشمه می‌گیرد (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸الف: ج ۴: ۱۷۵-۱۴۳). بااین‌حال، همان‌گونه که در تحلیل این دیدگاه نیز باید توجه

داشت، استمرار نفس به‌تنهایی تمام جزئیات مسئله عینیت بدن دنیوی و اخروی را حل نمی‌کند و نسبت میان این دو همچنان نیازمند تحلیل فلسفی است.

در مجموع، می‌توان گفت اختلاف دو الگو در سطح روش‌شناختی نیز قابلِ‌مشاهده است. تیلیش از مسیر الهیات وجودی به مسئله رستاخیز می‌نگرد؛ یعنی ابتدا نسبت انسان با امر مطلق و معنای نهایی وجود را بررسی می‌کند و سپس سرنوشت اخروی انسان را در این چارچوب توضیح می‌دهد. در مقابل، جوادی‌آملی از مسیر انسان‌شناسی فلسفی حرکت می‌کند و با تحلیل حقیقت نفس، بدن و مراتب وجود، امکان معاد و استمرار شخص را تبیین می‌کند. ازاین‌رو، این دو نظریه را می‌توان نه رقیب مطلق، بلکه دو سطح متفاوت از پاسخ به مسئله واحد دانست؛ یکی بیشتر ناظر به «چرا بقای انسان معنا دارد» و دیگری ناظر به «چگونه همان انسان باقی می‌ماند» است.

برآیند مقایسه نشان می‌دهد که دو نظریه، مسئله این‌همانی شخصی را از دو افق متفاوت تحلیل می‌کنند. تیلیش با نقد طبیعی‌انگاری و نفی تصور امتداد صرف زندگی زیستی، بر اهمیت ابدی تاریخ انسان، تمامیت بدن‌مند او و تحقق نهایی زندگی در نسبت با حیات الهی تأکید می‌کند. بااین‌حال، فاصله میان «حفظ حقیقت و معنای ابدی زندگی» و «استمرار عددی همان فاعل» در الگوی او نیازمند صورت‌بندی دقیق‌تر است. در مقابل، جوادی‌آملی با قرار دادن نفس متشخص به‌عنوان حامل استمرار، شاکله به‌عنوان کیفیت اکتسابی نفس، تجسم اعمال به‌عنوان ظهور تاریخ اختیاری انسان و بدن اخروی به‌عنوان تحقق بدن‌مندی در نشئه آخرت، مبنای وجودشناختی صریح‌تری برای استمرار شخص ارائه می‌دهد. این نتیجه به معنای برتری مطلق یک نظریه بر دیگری در همه ابعاد معاد نیست؛ زیرا هر یک از دو الگو بر پرسش متفاوتی تأکید بیشتری دارند. تیلیش در تبیین معنای فرجام‌شناختی زندگی انسان و نقد برداشت‌های ساده‌انگارانه از رستاخیز ظرفیت بالایی دارد؛ درحالی‌که جوادی‌آملی در پاسخ به پرسش از حامل استمرار همان فاعل، صورت‌بندی وجودشناختی روشن‌تری ارائه می‌کند.

۷- نتیجه‌گیری

۱- پژوهش حاضر با تمرکز بر مسئله این‌همانی شخصی پس از مرگ، توان تبیینی دو الگوی فرجام‌شناختی پل تیلیش و آیت‌الله جوادی‌آملی را بررسی کرد. یافته اصلی پژوهش آن است که اختلاف میان

این دو دیدگاه را نمی‌توان صرفاً به تفاوت میان «تفسیر نمادین» و «تفسیر واقع‌گرایانه» یا میان پذیرش و انکار معاد جسمانی فروکاست. مسئله بنیادین در هر دو الگو، چگونگی توضیح استمرار همان شخصی است که در زندگی دنیوی دارای آگاهی، اراده، تاریخ و مسئولیت اخلاقی بوده است. براین‌اساس تفاوت اصلی دو نظریه در نحوه پاسخ به پرسش از مبنای بقای شخص آشکار می‌شود: تیلیش این مسئله را در چارچوب مشارکت در حیات الهی و استحصال ماهوی توضیح می‌دهد، درحالی‌که جوادی‌آملی استمرار نفس متشخص را بنیاد بقای فاعل قرار می‌دهد.

۲- در بسیاری از بحث‌های مربوط به حیات پس از مرگ ممکن است این دو مفهوم با یکدیگر خلط شوند: «حفظ حقیقت و معنای زندگی شخص» و «استمرار عددی همان شخص». در الگوی تیلیش، واقع‌گرایی نمادین رستاخیز نشان می‌دهد که نماد، صرفاً تصویر ذهنی یا استعاره‌ای بی‌ارتباط با واقعیت نیست، بلکه به حقیقتی اشاره دارد که در آن مشارکت می‌کند. همچنین، مفهوم استحصال ماهوی نشان می‌دهد که تاریخ وجودی انسان در نسبت با ابدیت بی‌معنا و نابودشدنی نیست. بااین‌حال، از منظر مسئله این‌همانی شخصی، میان این ادعا که زندگی انسان دارای اهمیت ابدی است و این ادعا که همان فاعل عددی پس از مرگ استمرار می‌یابد، فاصله‌ای مفهومی وجود دارد. به بیان دیگر، حفظ ارزش و حقیقت یک زندگی، به‌خودی‌خود توضیح نمی‌دهد که چرا آن زندگی باید به همان صاحب پیشین آن منسوب باشد.

۳- فردیت در اندیشه تیلیش نفی نشده است. تیلیش به‌صراحت انسان را موجودی شخصی و بدن‌مند می‌داند و تلاش او برای عبور از برداشت‌های طبیعی‌انگارانه از رستاخیز، یکی از نقاط قوت نظریه اوست. او با نقد تصور بازگشت مکانیکی بدن و نیز با فاصله گرفتن از ایده بقای یک جزء منفصل روحانی، بر تمامیت تاریخی و وجودی انسان تأکید می‌کند. بنابراین، محدودیت نظریه تیلیش نه در بی‌توجهی به شخص، بلکه در این پرسش باقی‌مانده است که مبنای دقیق استمرار همان فاعل اول‌شخص در فرآیند استحصال ماهوی چگونه باید تبیین شود.

۴-در دیدگاه جوادی‌آملی، مسئله استمرار شخصی از نقطه آغاز متفاوتی دنبال می‌شود. در این الگو، نفس انسانی حامل اصلی تشخص و وحدت شخص است و بقای آن پس از مرگ، امکان انتساب اعمال و سرنوشت اخروی به همان فاعل دنیوی را فراهم می‌کند. بااین‌حال، نفس در این دیدگاه موجودی جدا از تاریخ زندگی انسان نیست؛ زیرا شاکله، ملکات و تجسم اعمال نشان می‌دهند که شخص در طول زندگی اختیاری خود کیفیت وجودی خویش را شکل می‌دهد. بنابراین استمرار شخص تنها به‌معنای باقی ماندن یک حقیقت مجرد نیست، بلکه استمرار موجودی است که تاریخ، انتخاب‌ها و اعمال خود را با خویش دارد.

۵- مقاله حاضر مسئله این‌همانی شخصی را از دو سطح متمایز بررسی می‌کند: سطح «حامل استمرار» و سطح «کیفیت تحقق شخص». در دیدگاه جوادی‌آملی، نفس پاسخگوی پرسش از حامل استمرار است؛ یعنی توضیح می‌دهد چه چیزی سبب می‌شود انسان اخروی همان انسان دنیوی باشد. شاکله و تجسم اعمال نیز سطح دوم را توضیح می‌دهند؛ یعنی نشان می‌دهند آن شخص با چه کیفیت وجودی و بر اساس کدام تاریخ اختیاری در آخرت ظهور می‌کند. این تفکیک مانع از آن می‌شود که هویت شخصی تنها به ثبات ماده بدن یا صرفاً به مجموعه‌ای از ویژگی‌های روان‌شناختی فروکاسته شود.

۶- مقایسه دو دیدگاه همچنین نشان داد که مسئله بدن جایگاهی دوگانه دارد. ازیک‌سو تیلیش با تأکید بر رستاخیز بدن و تمامیت وجودی انسان، از تقلیل شخص به نفس مجرد جلوگیری می‌کند و اهمیت بدن‌مندی و تاریخ انسانی را حفظ می‌نماید. ازسوی‌دیگر، جوادی‌آملی با طرح بدن اخروی در چارچوب مراتب وجود، تلاش می‌کند نسبت میان استمرار شخص و تحقق بدن‌مند او را تبیین کند. بااین‌حال، در هر دو الگو مسئله بدن با پرسش‌هایی همراه است: در تیلیش، چگونگی تحقق وجودشناختی بدن‌مندی در حیات ابدی نیازمند توضیح بیشتر است و در جوادی‌آملی نیز نسبت دقیق میان عینیت بدن دنیوی و بدن اخروی همچنان نیازمند تحلیل فلسفی است.

۷- برآیند نهایی پژوهش آن است که اگر معیار ارزیابی، صرفاً تبیین معنای ابدی زندگی انسان و نقد برداشت‌های ساده‌انگارانه از رستاخیز باشد، الگوی تیلیش ظرفیت نظری قابلِ‌توجهی دارد؛ اما اگر مسئله اصلی، توضیح مبنای استمرار عددی همان فاعلی باشد که مسئول اعمال دنیوی است، الگوی جوادی‌آملی در پاسخ به پرسش از حامل وجودشناختی استمرار شخص، صورت‌بندی صریح‌تری ارائه می‌کند. این نتیجه به‌معنای برتری مطلق یک نظام فکری بر دیگری نیست، بلکه بیانگر تفاوت توان تبیینی آنها در پاسخ به یک پرسش مشخص فلسفی است.

۸- «حفظ حقیقت و معنای زندگی شخص» با «استمرار عددی خود شخص» یکسان نیست. نظریه‌ای که بخواهد مسئله این‌همانی شخصی پس از مرگ را حل کند، باید علاوه بر توضیح ارزش و معنای ابدی زندگی، مبنای استمرار تشخص فاعل و نسبت او با تاریخ اختیاری گذشته‌اش را نیز روشن سازد. براساس این معیار، تیلیش در تبیین معنای فرجام‌شناختی زندگی و حفظ تمامیت وجودی انسان موفق است، درحالی‌که جوادی‌آملی در تعیین حامل وجودشناختی استمرار شخص، پاسخ صریح‌تری ارائه می‌کند.

۹- محدودیت پژوهش حاضر آن است که تحلیل خود را بر بازسازی درون‌نظامی دو دیدگاه متمرکز کرده و تنها از مسئله این‌همانی شخصی به‌عنوان معیار مقایسه استفاده کرده است. همچنین، مسئله نسبت دقیق

میان بدن دنیوی و بدن اخروی، به‌ویژه در سطح معیار عینیت بدن، نیازمند بررسی مستقل و گسترده‌تری است؛ موضوعی که می‌تواند در پژوهش‌های آینده در گفت‌وگو با نظریه‌های معاصر هویت شخصی و فلسفه ذهن دنبال شود.

منابع

۱. امدادی، احمد و رسالتی، سعید، (۱۴۰۲)، «تحلیل و بررسی عینیت و مثلیت ابدان اخروی با ابدان دنیوی از منظر صدرالمتألهین با تقریر آیت‌الله جوادی‌آملی»، ***حکمت اسراء***، دوره ۱۵، شماره ۲، صص ۱۰۹-۱۳۸.

۲. بهاروند، لیلا؛ عبایی‌کوپایی، محمود و صافحیان، محمد، (۱۴۰۱)، «حرکت جوهری و تجسم اعمال از دیدگاه آیت‌الله جوادی‌آملی»، ***جامعه‌شناسی سیاسی ایران***، دوره ۵، شماره ۱۲، صص ۲۳۵۵-۲۳۶۵.

۳. تورانی، اعلی و سلطان‌احمدی، منیره، (۱۳۹۳)، «کندوکاوی پیرامون فرجام‌شناسی از دیدگاه پل تیلیش»، ***جستارهای فلسفه دین***، دوره ۳، شماره ۱، صص ۱-۱۹.

۴. جوادی‌آملی، عبدالله، (۱۳۸۳)، ***انسان از آغاز تا انجام***، قم، مرکز نشر اسراء.

۵. ـــــــــــــــ، (۱۳۸۸الف)، ***تفسیر موضوعی قرآن کریم: معاد در قرآن***، ج ۴، قم، مرکز نشر اسراء.

۶. ـــــــــــــــ، (۱۳۸۸ب)، ***تفسیر موضوعی قرآن کریم***، ج ۸، قم، مرکز نشر اسراء.

۷. ـــــــــــــــ، (۱۳۹۸الف)، ***تفسیر انسان به انسان***، تحقیق و تنظیم: محمدحسین الهی‌زاده، قم، مرکز نشر اسراء.

۸. ـــــــــــــــ، (۱۳۹۸ب)، ***رحیق مختوم: شرح حکمت متعالیه***، (ج ۱۳)، قم، مرکز نشر اسراء.

۹. فیوضات، مرضیه؛ فیاض‌بخش، نفیسه و دارابی، علیرضا، (۱۴۰۳)، «تحلیل و تطبیق دیدگاه آیت‌الله جوادی‌آملی و پل تیلیش درباره پاداش و عقاب اخروی»، ***عقل و دین***، دوره ۱۶، شماره ۳۰.

۱۰. نتاج، محمدابراهیم، (۱۴۰۳)، «معاد جسمانی از نظر آقاعلی مدرس زنوزی و آیت‌الله جوادی‌آملی»، ***حکمت اسراء***، دوره ۱۶، شماره ۱، صص ۱۳-۴۴.

11. Lorek, P. (2019), "*The Biblical Symbol of Hell in Paul Tillich's Existential Perspective*", ***Verbum Vitae***, No. 36, pp. 315-331.

12. Olson, E. T. (2023), "Personal identity" In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), ***The Stanford Encyclopedia of Philosophy***, (Fall 2023 Edition),

Metaphysics Research Lab, Stanford University, retrieved August 12, 2026, from
https://plato.stanford.edu/archives/fall2023/entries/identity-personal/

13. Tillich, P, (1951), **Systematic Theology**, (Vol. 1), Chicago, University of Chicago Press.
14. ————, (1952), **The Courage to Be**, New Haven, Yale University Press.
15. ————, (1957), **Dynamics of Faith**, New York, Harper & Brothers.
16. ————, (1963), **Systematic Theology**, (Vol. 3), Chicago, University of Chicago Press.